

بر او حضرت عطا کن فرما که که رسم و لغوی کرده است بر من قول بر حسب احوال
بروردگار من بگردان مرا خاضع من ترا ببار و در کشف و در خاضع من ترا ببار
کوین و درین ترسنا از معصیت و غضب یک مطوعا بکشمیم است بطریق کفایت
ای بی طمع و طاعت و معصیت کفایت مطوعا مقادیر العاقره اعلا و در صورت
این ایستد است مطوعا ایستد که مجتبا از اجابت یعنی در وقت کردن
ای بگردان و افاضت و متواضع بود خدای تعالی و اجتناب از ابراهیم
اطلا و الا ذکره و سکنت نفریم ای امره و قال سبحانه و نشانه الخیر الذی
اذا ذکر الله و جعلت علمهم ای قانت لبی محبت که است که من الوقت
و اجابت اللیک الذی استبد و اول کفر القاره ای بگردان مرا ببار
لغظ کرده که اول از خود است یعنی متوجه بر نفی و منه قوله تعالی ای ابراهیم
لا ادره صلح و صاحب صلح کفایت است که قولی ای بگردان مرا خاضع
بر خضوع از معصیت بود طاعت از غفلت بود حضرت لبی تقدیم صلوات بر
متعلق است بر ابراهیم و ادره و خضوع است فو که رب تقبل ای بروردگار
من بگردان توبه مرا قابل قبول خدای تعالی از این کن با کفر که از آن
از انرا آن کنه بانه تا خود بفتح و ضم کنه و قبول کن خادوات در وقت
و ایمان مراد دنیا و در جواب ملکین قنایع مد است کن زمان خزانکم
کنیم بگردان و حق نام است در مراد است دل مراد و اسلله بضم لام اول صیغه
در است از اسل صیغه اول از خود من العزیمه کفایت و در وقت
خارج کن کینه سینه مراد با کن سینه مراد کینه در روایت این است
شیشه قلبی بدل صدر است از افاضت سینه بود قلبی ای است که ببار

کفر

کینه قوت غرض است که در دل است اول در سینه است العلم الف من قولی
در اصل ذات سینه و احوال سبیل السلام و بخشن از الطامات ای انور جنب
الفر اصل ما ظهر منها و ما لظلم و بار کن لمانا و احوال و انوارها و اولها و اولها
در بار تا وقت علمنا انما تحت اللآب ارضه و اجودنا کربن العقیقین
ایها قائلینها و انما علیها الف صفا در است از انما لیت از الفت
یعنی در سینه بود او و در صبح این جان من است که عالم و معجز که طرازا بود است از
این معبود رضه که رسول خدا انما لیت از انما لیت من انور میان در کفایت
کرده مومنان در صلح آرا بود که در وقت است و اول از کفایت است میان آن
کرده مومنان و صلح آرا بود که در وقت است و اول از کفایت است میان آن
طریق که صاحب است خزان هر کس را انور مومنان و مومنان خف کفایت
ذات معصیت و هدایت کن تا در اطراف صلوات از وقت در دین و دنیا با
طریق دار السلام اسم خدا است ای طاق موصوفه بود حق که الطریق ای ابراهیم
انفاسی مختلفه است و صلح کن تا از انواع طمات سکون که اول از انواع طمات
صلح که کفایت و اصناف آن نام در آن حال کورس خف بود نور که علم توبه است
و همین علم بر صبح جمیع افراد نور است از نور ایمان و نور ایمان و نور طاعت و نور
احسان لهذا نور موقد است طمات جمع الله و به العزیمه است از نور خیر جمیع من
الطامات ای انور از موصوفه ای بود در دار مار از نور آتش که خطا است
از نور اصل و الخیاطین است لذلک من ما ظهر و ما لظلم اصل است از نور اصل
برکت و از نور اعطای کنی برابر ما در کوششها را بنامه و در اول تقابله
خوشنما را نام بریم آفات افاد و در دهر ما را تا که در کفایت الف و دلایل

در

۲۰